

البته در این باره جای تامل است که اگر در کشور  
"مادر دمکراسی" ، بچه‌های بی.بی.سی. به‌همین آسانی  
اختیار آنرا داشته باشند که در کشوری دیگر دست به تحریک  
بزنند و سیاست دولت خود را در مورد آن به میل خویش  
دستکاری کنند، آیا منطقی تر نیست که بقول قدیمی های  
خودمان چنین دمکراسی را "درکوزه‌بگذارند و آبش را  
بخورند". و دیگر هم صحبتی از آن نکنند؟ ولی بفرض آن  
هم که قولهای شرف جنتلمن هائی در مقام وزیر امور خارجه  
انگلستان و سفیر علیا حضرت ملکه در ایران و رئیس کل  
بنگاه سخن پراکنی بریتانیا را باور کنیم که دولت  
انگلستان دارای هیچ نفوذی بر بی.بی.سی. نیست و بقول  
سفیر آن کشور "در این مورد کسی که پول نیسی زن را  
میپردازد، کنترلی بر نوای نی او ندارد"، در این  
صورت چگونه میتوانیم گزارش پرسروصدای هفته‌نامه  
معروف و معتبر "آبزرور" همین کشور انگلستان را، که  
حاصل بررسیهای چندماهه گروه ویژه خبرنگاران این  
نشریه بود و فردای روز انتشار آن مورد تایید خود  
سازمان بی.بی.سی. نیز قرار گرفت، توجیه کنیم؟  
Observer در گزارش مفصل خود که در شماره ۱۸  
اوت ۱۹۸۵ آن انتشار یافت، فاش کرد که سالهای  
متمادی است یک واحد از سرویس ضد جاسوسی انگلستان  
موسوم به M.I. 5 بریاست ژنرالی بنام Ronnie  
Stonham دفتری در طبقه اول ساختمان مرکزی  
"بی.بی.سی." دارد که از آنجا سابقه کار همه کارکنان  
این مؤسسه و صلاحیت آنها را در قفلک دادن یا قفلک  
ندادن دیگران، کنترل میکند و بر خط مشی کلی  
برنامه‌های بی.بی.سی. نظارت دارد. روز ۱۹ اوت ۱۹۸۵،  
بر اثر جنجالی که انتشار این گزارش در محافل مختلف  
کشور و در پارلمان انگلستان برانگیخت، سازمان

بی.بی.سی. طی اعلامیه‌ای با امضای مدیرعامل خود پذیرفت که از سال ۱۹۳۷ ببعد واحد اطلاعاتی و ضدجاسوسی M.I. 5 بطور ثابت بر رادیوی بی.بی.سی. نظارت داشته‌است. روزنامه "تایمز" لندن همانروز نوشت: "نحوه کار این سرویس M.I. 5 دیوان تفتیش عقاید را در اسپانیا بخاطر می‌آورد". ولی آقای لئون بریتان وزیرکشور انگلستان در واکنش با این اظهارنظر تایمز، با اوقات تلخی اظهارداشت: "در مسائل مربوط به امنیت ملی کسی نمیتواند مطالبه تفسیری از من بکند."

نشریات معتبر فارسی خارج از کشور، پس از انتشار این گزارش ارزیابی های جالبی درباره آن کردند، و جالب این است که حتی روزنامه های ارگان خودجمهوری اسلامی نیز، که بقول سعدی "پرورده احسان ایمن خاندانند" و در فعالیتهای خبری خود دنبال روان خبرپراکنیهای چندسال پیش همین "بنگاه" بشمار میروند، ارزیابی های مشابهی انتشار داده اند، شاید برای اینکه "سخن پراکنان" عزیز بهتر دریابند که "نیش عقرب نه از ره کین است"، و این هنری نیست که در انحصار خودشان باشد.

"خوشرقصی های بخش فارسی و بین المللی رادیو بی.بی.سی. را در جریان شورشها و بلواهای انقلابی چندسال پیش کشورمان بیاد دارید؟ یادتان هم هست که هر وقت از طرف دولتهای پیش از انقلاب ما یا از جانب افکار عمومی اعتراضی به دولت بسیار محترم بریتانیا میشد که آخربه چه مناسبت بی.بی.سی. هر شب و هرروز دستورات "امام خمینی" را با یک تلفن آقای سلامتیان یادگیری در اسرع اوقات به عربده کشهای

خیابانهای تهران و شهرستانها ابلاغ میکند، با  
خونسردی - رسماً یا غیررسمی - جواب میدادند: از  
ما کاری برنمیآید. بنگاه سخن پراکنی ما مستقل  
است و دولت انگلستان با همهء علاقه‌ای که به پیمان  
خونریزی و بلوادر ایران دارد (!) متأسفانه  
نمیتواند نفوذی بر نحوه اجرا و محتوای برنامه‌های  
بی.بی.سی. بگذارد... و ما ساده‌لوح‌ها هم‌گامی  
باور می‌کردیم.

منت‌خدا را عزوجل، که با اواخرهفت سال پس از  
بدبخت شدن ما و از دست رفتن مملکتمان، گوشه‌ای از  
اسرار بی.بی.سی. فاش شد، و معلوم گردید که نفوذ  
دولت فحیمه در بنگاه مستقل سخن پراکنی انگلستان  
آنقدرها هم که سعی میکردند به ما فلک‌زدگان جهان  
سومی ثابت کنند اندک نبوده است. بدین ترتیب  
که پته‌دوستان سخن پراکن ما در قضیه افشای رابطه  
"ام-آی-۵" (اداره ضد جاسوسی و امنیت داخلی  
انگلستان) با بی.بی.سی. برآفتاد و فاش شد که  
چهار دهه تمام است "ام-آی-۵" در استخدام و  
اخراج و ترقی و تنزل شغلی کارکنان بنگاه سخن  
پراکنی کذائی مشارکت پنهان داشته است و دارد.  
هفته‌نامه آبزور چندی پیش فاش ساخت که  
بی.بی.سی. از جنگ جهانی دوم تا امروز یک دفتر  
مخصوص برای ارتباط با "ام-آی-۵" دارد که  
در اتاق شماره ۱۰۵ مقر این بنگاه سخن پراکنی در  
"بوش‌هاوس" لندن مستقر است، و بردار این اتاق  
نوشته‌اند: "مدیریت وظایف ویژه". در حال حاضر  
سرتیپ "زنی ستون‌ها م" افسر بازنشسته ارتش ریاست  
این دفتر را دارد که وظیفه اصلیش "مراقبت دائمی  
سیاسی در مورد کارکنان بی.بی.سی. است". این

کارکنان مدام در معرض بررسی و آزمایش تما یلات سیاسی شان قرار دارند و اگر "نا مطلوب" تشخیص داده شوند یا نتایج آزمایشات درباره آنها راضی کننده نباشد مراتب به آنان ابلاغ میشود. این جریان "محرمانه" است و کسی حق اعتراض یا شکایت از آنرا ندارد. این راز، بخاطری جوئی و اصرار چند تن از کارمندان بنگاه مألوف که قربانی نظر منفی "ام-آی-۵" شده بودند فاش شد و به مطبوعات کشید.

گزارش افشاگرانه آبروورهنگامی چاپ شد که خانم مارگارت تا چرتعطیلات خود را در اتریش میگذرانید، ولی لئون بریتان وزیر کشور که مسئول "ام-آی-۵" هم هست، نقش این اداره را در بی.بی.سی. تأیید کرد. بسیاری از مسئولان بلندیایه پیشین بی.بی.سی. پس از شنیدن این خبر گفتند که از وجود چنین سرویسی در تشکیلاتشان خبر نداشته اند و بسیار "دچار شگفتی شده اند". بهر حال چند روزی بیشتر نگذشت که خانم نخست وزیر از تعطیلات بازگشت و وزیر کشور راکه دسته گل بآب داده بود عوض کرد.

این جانبها زآنجا که به بیرون افتادن رازی.بی.سی. از پرده علاقمند شدم که یادم آمد چند تنی از هموطنان بسیار روشن فکر ما در بی.بی.سی. بعنوان گرداننده و نویسنده و مجری برنامه های فارسی زبان آن به کارشرا فتمندانها اشتغال دارند، وهفت سال پیش ما مفاد دقیق اعلامیه ها و دستورات "بسوزانید، بکشید، نابود کنید" خمینی را از زبان آنها در شبهای هول و هراس تهران میشنیدیم، بلافاصله فکر کردم که نکند "ام-آی-۵" ... ولی به من چه مربوط است که رابطه دوستان روشن فکرمان را با دیگر هموطنان مقیم

لندن و تهران و جاهای دیگر شکر آب کنم؟ شاید هم چه آنوقت که جارچی خمینی بودند و چه حالا که لی بهلالی مجاهدین و دیگر حزب الهی های نسل جدید انقلابیون میگذارند، این کار را دور از چشم مسئولان اتاق ۱۰۵ و در ساعاتی که تیمسار "ستونها یوم" و کارمندانش رفته اند ناها ربخورند انجام میدهند." (۱)

"روزنامه های چاپ تهران که تمام از طرف وزارت ارشاد تغذیه میشوند، گزارشهای نیشدار و متحدالشکلی درباره روابط بی.بی.سی. و وزارت خارجه و سازمان امنیت خارجی انگلستان منتشر ساختند که در آنها با استفاده از گزارش آبزورر تصریح شده است که گزارشها و مطالب مربوط به تحولات بین المللی که شامل اطلاعات حساس محرمانه است روزانه از سوی وزارت خارجه در اختیار سرویس رادیوئی خارجی بی.بی.سی. قرار میگیرد. علاوه بر این گزارشهای سفیران بریتانیا از کشورهای محل خدمت خود و تحلیل اطلاعات محرمانه جمع آوری شده توسط سازمان امنیت خارجی و مرکز اطلاعاتی مخبراتی این کشور بخشی از محموله روزانه وزارت خارجه به بی.بی.سی. را تشکیل میدهد. این محموله هرروزه به ساختمان "بوش هاوس" مرکز سرویس بی.بی.سی. ارسال میشود و آنگاه در جلسات روزانه مسئولان واحدهای مختلف این سرویس در پشت درهای بسته مورد بررسی قرار میگیرد." (۲)

---

۱ - نقل از هفته نامه ایران و جهان، چاپ پاریس،  
اول مهر ۱۳۶۴

۲ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۸ شهریور ۱۳۶۴

بدنیست تذکر داده شود که حتی پیش از "افشاگری" پرسروصدای نشریه "آبزرور" دربارهٔ سازمان خبر پراکنی بی.بی.سی.، افشاگری جالب دیگری در همین زمینه توسط "دانشجویان خط امام" با چاپ اسناد محرمانه سفارت آمریکا در تهران پس از ماجرای گروگانگیری، در سلسله انتشارات "اسنادلانه جاسوسی" صورت گرفته بود. در این افشاگری متن سندی چاپ شده است که بموجب آن سفير آمریکا در تهران، درباره تبادل نظری که با شاه و با سفير بریتانیا در ایران در باره امکان پخش برنامه های خاصی از بخش فارسی رادیوی انگلستان داشته است چنین گزارش داده است:

" طی ملاقات رسمی با شاه در ۱۷ اکتبر، سولارز نماینده کنگره از او پرسید که در اوضاع فعلی چه کمکی از دست ایالات متحده بر می آید؟ شاه گفت بهترین خدمتی که آمریکا و دیگر دمکراسی ها میتوانند بکنند این است که برای ایرانیان روشن کنند که واقعا مفهوم دمکراسی چیست؟ و آیا آنچه امروز بدین عنوان بدانان توصیف میشود براستی دمکراسی است؟

با دستیاران خودم درباره راههای ممکن برای اجرای این پیشنهاد مشورت کردم. معلوم شد که آژانس جهانی ارتباطات ایالات متحده نیز مشغول بررسی همین امر و طرق گوناگون اجرای آن است، و نتیجه کلی که گرفته شده این است که احتمالاً بی.بی.سی. بهترین وسیله برای اینکار خواهد بود. این پیشنهاد را با اطلاع سفير بریتانیا در تهران رسانیدم. وی موافقت اصولی خود را با آن اظهار داشت، ولی گفت که چون قبلا گفته است قادر به

کنترل بی.بی.سی. و دخالتی در مطالب آن نیست ،  
باید از گذاردن این اثر در اذهان کسه وی  
میتواند چنین کاری را بکند و زمینه پخش  
برنامه‌های موردنظر را فراهم سازد اجتناب  
ورزید . و بهتراست در این مورد راه‌های دیگری  
پیدا کنیم . " (۱)

برای آگاهی کلی خوانندگانی که از تاریخچه سازمان  
B.B.C. اطلاع دقیق ندارند ، یادآوری میکنم که بنگاه  
British Broadcasting Corporation در سال  
۱۹۳۱ تاسیس شد و در زمان جنگ جهانی دوم به عنوان  
مهمترین ابزار تبلیغاتی این کشور در صحنه بین المللی  
و در مستعمرات بریتانیا ، گسترش فوق العاده یافت ،  
بطوریکه آنرا "اهرم وزارت خارجه انگلستان" نامیدند .  
برنامه فارسی بی.بی.سی. ( که از سال ۱۹۴۱ آغاز شد )  
نقش مهمی در بحران شهریور ۱۳۲۰ ایران و تبلیغات  
خصمانه علیه رضاشاه ایفا کرد ، تقریباً درست همان نقشی  
که در سال ۱۳۵۷ همین بنگاه در مورد محمدرضا شاه ایفاگر  
آن شد . در این باره سر ریچارد بولارد سفیر کبیر وقت  
انگلستان در ایران نوشت :

" ما توانستیم با آغاز پخش برنامه‌های فارسی از  
بی.بی.سی. لندن از رادیوی دهلی ، در سال  
۱۹۴۱ ، تا حد زیادی بر این مشکل فائق آئیم و  
با مطرح کردن و پاسخ گفتن به بسیاری از سئوالات  
مربوط به رضاشاه ذهن مردم را نسبت به حقایق

---

۱- اسنادلانه جاسوسی آمریکا ، سند "خیلی محرمانه"  
شماره رمز ۱۰۱۷۰ ، مورخ ۸ اکتبر ۱۹۷۸ ، از ویلیام  
سالیون سفیر ایالات متحده در تهران به وزارت امور  
خارجه در واشینگتن ، با حق تقدم . رونوشت برای  
سفارت آمریکا در لندن . جلد بیست و پنجم اسناد ،  
۱۳۶۲ ، ص ۲۰ و ۲۱

روشن کنیم. ولی رضا شاه این برنامه‌ها را که رضایت خاطر فراوانی نزد ایرانیان بوجود می‌آورد، تحریک مردم به مخالفت با خود و مختل کردن روال حکومت تلقی میکرد و خشمگین میشد. (۱)

حتی پیش از افشاگریهای اخیر در مورد وابستگی این دستگاه به دولت انگلستان، این راز بر بسیاری کسان پوشیده نبود که مدیرعامل این سازمان توسط نخست وزیر بریتانیا انتخاب میشود، و میتواند توسط خود او تعویض شود، چنانکه در جریان جنگ "فلکلند" در سال ۱۹۸۲، مدیرعامل وقت این بنگاه موردخشم خانم تاچر قرار گرفت و جای خود را به مدیرعامل فعلی آن "استوارت یانگ" داد. شورای مدیریت بی.بی.سی. نیز که مرکب از دوازده نفر است توسط نخست وزیر تعیین میشود، و خانم تاچر از هنگام تصدی نخست وزیری تدریجا ده نفر از این عده را تعویض کرده است. شاید لازم به تذکر نباشد که بودجه بنگاه بی.بی.سی. نیز توسط دولت انگلستان تامین میشود.

ناگفته نماند که حساسیت "بی.بی.سی." در مورد "حملاتی که به دموکراسیهای محترم صورت میگیرد غالباً جنبه "خیابان یکطرفه" را دارد، یعنی فقط وقتی بروز میکند که مردمی از "اتباع سابق علیاحضرت" یا آنها تیکه دولت علیاحضرت آنها را اتباع بالقوه خود بحساب می‌آورد، بخود اجازه چنین جاسارتهائی را بدهند. اما در موقعی که خود این "دموکراسیهای محترم" کور و کچل های جهان گرسنگان را در راه منافع خود

---

۱ - Sir Reader Bullard در کتاب The Camels must go، چاپ لندن، ۱۹۶۱، فصل ۱۲

محکوم به احتضار واقعی میکنند، حساسیت " بچه‌های بی.بی.سی." زیاد قلقلک داده نمی‌شود. مثلا در تمام مدت فاجعه "بیافرا" در سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰، با آنکه در این فاجعه نزدیک به دویست میلیون نفر از زنان و مردان و کودکان گرسنه نیجریه در غم انگیزترین وضعی از بی‌غذائی جان سپردند، چون در طرف دیگر کف‌ترازو منافع شرکت فخمه نفت بریتانیا قرار داشت، بچه‌های احساساتی بی.بی.سی. نه احساس عذاب وجدانی زیادی کردند و نه واکنشی نشان دادند. در جریان کشتارهای اندونزی و فجایع کنگو و زائیر و اوگاندا و در غرق نامردانه ناو آرژانتینی "دلگادو" در جنگ "فلکلند" نیز چندان بیاد آن درسهای اخلاقی که در سال ۱۳۵۷ به ایرانیان دادند نیفتادند، همچنانکه در مورد آفریقای جنوبی هم بخوبی متوجه نشدند که میلیونها سیاه پوست صاحب اصلی این سرزمین، بخاطر تامین منافع شرکتهای بزرگوار انگلیسی و خداوندان امپراتوری الماس و طلا در همین کشور در جهنم بسر می‌برند.

.....

اما در مورد این تعبیر اشتباه آمیز دیگر از مفهوم "توطئه"، یعنی اینکه قبول نقش فعال بیگانگان در فاجعه ایران، مفهوم نفی نقش ویرانگری خود ایرانیان و نادیده گرفتن مسئولیت انکارناپذیر آنان را در این فاجعه دارد، گمان می‌کنم همه آنچه در این کتاب آمده است، و اصولا دیدگاه فکری و تحلیلی کتاب حاضر، آشکارا روشنگر واقعیتی درست بخلاف این است. حتی دو سال پیش، خود من در کتاب دیگری که در تحلیل، مذهب فاجعه ایران انتشار دادم، در شرحی که در آن حتی اسمی از توطئه

نیز برده نشده بود، در مقدمه کتاب نوشتم:

"عوامل بنیادی فاجعه مسلما در داخل خود اجتماع ایران بود، و این واقعیت را رئیس وقت کشور نیز انکار نکرد. قسمتی از این عوامل به دستگاه حکومت مربوط بود، و قسمتی دیگر نتیجه اجتناب ناپذیر تحولات سریع اقتصادی و اجتماعی جامعه بود که ترکیب آنها خواه ناخواه وضعی انفجاری پدید آورده بود. با اینهمه این وضع بتنهائی کافی برای بروز انفجار نبود، زیرا نظیر همین وضع حتی بمراتب جدی تر از آن، در بسیاری از دیگر جوامع جهان امروز نیز وجود دارد بی اینکه منجر به انفجاری شده باشد یا بشود. برای وقوع انفجار کبریتی هم لازم بود، و این کبریت در خارج از مرزهای ایران کشیده شد." (۱)

و در جای دیگر همین مقدمه آمده بود:

"بدین ترتیب عوامل بروز انفجار هم در داخل و هم در خارج ایران وجود داشت، و وقتی که این دو بهم آمیختند مقدمات وقوع فاجعه از هر جهت آماده شد. و آنوقت تمام این عوامل "درجهه داخلی برای تضمین موفقیت خود به سراغ مرجع واحدی رفتند که آخوند نام داشت." (۲)

این فتوای قدیمی مکتب آخوند از دیرگاه نرسد صاحب نظران ایران معتبر بوده است که "اثبات شیئی نفی ما عدا نمیکند"، بدین جهت مفهوم این نظریه کسبه بیگانگان نقش مخربی در این فاجعه آفرینی داشته اند، این نیست که نقش اساسی را خود ایرانیان نداشته اند.

---

۲۰۱ - توضیح المسائل، پاسخهای به پرسشهای هزار ساله. چاپ پاریس، ۱۳۶۲، ص ۴۶ و ۴۷

مسئله فقط این است که در برابر این پرسش کـــ  
ما حینظر ارجمند بالحنی طنزآمیز مطرح کرده است که :  
" سهم ملکه انگلیس و رئیس جمهوری آمریکا و فرانسه و  
اسرائیل و سوریه و لیبی و فلسطینی ها و هفت خواهران  
نفتی و "سیا" و " کا گ ب " و فراماسونری همه برجای  
خود، ایرانیان در این بازی کودکانه با زندگی و  
سرنوشت ملی خود کجا بودند و چه میکردند؟" این پرسش  
متقابل نیز بنوبه خود مطرح شود که : " سهم کوروکچل های  
خطاکار و جنایتکار ایرانی برجای خود، ولی تکلیف  
خرابکاریهای سازمان بی.بی.سی. علیاحضرت ملکه  
انگلستان، و سیاست یک بام و دو هوای جناب رئیس جمهوری  
آمریکا ، و دودوزه بازیهای جناب رئیس جمهوری فرانسه ،  
و دشمنیهای حساب شده اسرائیل و سوریه و لیبیائی ها و  
فلسطینی ها ، و فاجعه آفرینی های خواهران نفتی، و  
فعالیت های پنهانی آن سازمان "سیا" که درست در  
همسایگی درخت سیب آیت الله در نوفل لوشاتو مرکز  
ستادی برای خویش درست کرده بود، و آن سازمان  
" کا . گ . ب " که سرویس بیسیم مستقیم میان نوفل  
لوشاتو و برلین شرقی بر راه انداخته بود، چه میشود؟"  
برای اینکه جای هیچ ابهامی باقی نماند، تکرار  
میکم که تاکید بر نقش مسلم بیگانگان در فاجعه سال  
۱۳۵۷ ایران ، مطلقا از سنگینی بار مسئولیت فاجعه  
سازان ایرانی نمیکاهد ، بالعکس این مسئولیت را  
سنگین تر میکند، زیرا که کاراینان چنان خودخواهانه  
و حقیرانه بوده است که تبرئه آنها نه ضرورتی دارد و  
نه امکانی. در عصر ما این واقعیتی مسلم است که بسامان  
رساندن هر توطئهء براندازی در کشوری ، جز از راه  
داخل آن ممکن نیست ، وبدون وجود یک ستون پنجم  
درونی ، هیچ زمینه سازی خارجی و هیچ طراحـــی و

کارگردانی و کمک مالی و تسلیحاتی و تبلیغاتی بیگانه  
بتنهائی کارگشا نمیتواند بود.  
حتی کودکان دبستانی میدانند که اگر هم سرنسخ  
عملیات انتحاری معروف را آنهائی بعهده دارند که  
غالبا مسئولیت این عملیات را بعهده میگیرند و گناه  
هم نمیگیرند، اصل عمل بهر حال بدست آن کسانی صورت  
میگیرد که کامیون های انتحاری را میرانند، و یا  
در درون هواپیما گروگانگیری میکنند. البته مرکز  
شعور این افراد در خارج از مغز خودشان است، همچنانکه  
شعور مقلدان را در مغز مجتهدان میباید جست. ولی  
بهر حال آلت فعل همین بیمغزان درون کامیون و داخل  
هواپیما هستند، و سنگینی جرم رهبران واقعی ارکستر  
چیزی از ناهنجاری آهنگ آنهائی که آرشه میکشند  
نمیکاهد.

.....  
اگر پای این بسیج خبری همه جانبه و این جنگ  
روانی حساب شده امپراتوری خیردرکار نبود، درک این  
معما نمیتوانست دشوار باشد که چرا در سال ۱۳۵۷، یعنی  
درست در همان سال ۱۹۷۸ که برای آینده روابط ایران  
و کنسرسیوم بین المللی نفت، و بطور کلی برای آینده  
کارتل نفتی در مواجهه با برنامه های نفتی خطرناک  
ایران سالی سرنوشت ساز بود، میبایست در میان همه  
کشورهای رویتوسعه جهان کشور ایران، و در میان همه  
سران این کشورها شاه ایران آماج اولویت داروسعیترین  
حملات تبلیغاتی و روانی بعد از جنگ جهانی دوم انتخاب  
شده باشند؟ و چرا میبایست همه قدرت " کشتیهای توپدار "  
عصر جدید بکار گرفته شده باشد تا از شاه خونخوارترین

زما مدار دنیای حاضر، واز رژیم ایران مخوفترین رژیم دیکتاتوری کنونی واز اجتماع ایران فاسدترین جامعه جهان، واز ملت ایران محرومترین ملت دنیا ساخته شود. وبخصوص کوشش شود که نه تنها چنین تصویری تصویر ایران در صحنه بین المللی باشد، بلکه به همت یک "ستون پنجم" فعال، عینا در ذهن تعداد هر چه بیشتری از خُود ایرانیان نیز ساخته شود.

" در بستر این تبلیغات مسموم جهانی، حتی واژه ها واستعارات ویژه ای برای تصویر دنیائی که میخواستند از شاه ایران بدست افکار عمومی جهان بدهند وضع شده بود. در تحقق این توطئه ها کوشش میشد تا از محمد رضا شاه پهلوی یک دیکتاتور مطلق العنان ساخته شود. بنا بر این وقتیکه صحبت از ساواک در میان بود آنرا پلیس مخفی شاه نام می گذاشتند، و ارتش شاهنشاهی ایران، شرکت ملی نفت ایران، دولت و حتی دانشگاه های ایران را ارتش شاه، شرکت نفت شاه، دولت شاه، دانشگاه های شاه نام میبردند." (۱)

هنگامیکه آقای جیمی کارتر پرچم جنگ ملیستی حقوق بشر را علیه ایران بردوش گرفت، ۳۵ کشور دیکتاتوری از میان کشورهای که با رژیم های مطلقه اداره میشدند، چه در آمریکای لاتین، چه در آفریقا و چه در آسیا، حکومت های داشتند که یا آشکارا بدست سازمان "سیا" روی کار آمده بودند و یا تحت حمایت همه جانبه آمریکا قرار داشتند، و در همه آنها اختناق و فشار بسیار بیشتر از ایران بود، و "ساواک" های هر کدام از آنها

۱ - نقل از کتاب "توفان در ۵۷"، نوشته سیاوش بشیری، چاپ پاریس، ۱۳۶۴، ص ۴۶۹

پرونده‌هایی بسیار سیاه‌تر از پروندهٔ ساواک ایران داشتند. با اینهمه درست در همان موقع، بجز سازمان‌هایی مانند "کا.گ.ب" و "سیا" و "اینتلجنس سرویس" و "موساد"، تنها نام سازمان ساواک ایران بود که به لطف "امپراتوری خبر" برای صدها میلیون مردم جهان نامی شناخته شده بود، درحالی‌که حتی مردم کشورهای چون فرانسه یا آلمان یا ایتالیا که بدین خوبی با نام ساواک آشنائی داشتند، غالباً نام سازمان‌های امنیتی کشورهای خودشان را نمیدانستند. در این مورد حقیقت به اصطلاح معروف پارسی آنقدر شور بود که خان هم فهمیده بود:

"میان همهٔ سازمان‌های امنیتی جهان، دستگاه‌های روابط جمعی جهان غرب در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ از ساواک ایران دیومهمی ساخته بودند، و گزارش‌های دائمی مربوط به عملیات این سازمان بصورت یکی از دل مشغولی‌های اساسی جمعیت‌ها و سازمان‌های هوادار حقوق بشر در اروپا و آمریکا در آمده بود." (۱)

ولی ظاهراً آن "خان" دیگر، در کاخ سفید واشینگتن، با همه این شوری هنوز هم متوجه نشده بود که این سازمان ساواک از روز بنیان‌گذاری آن با همکاری بسیار نزدیک آمریکا، و بر اساس شیوه‌های معمول در آمریکا و تحت نظر مستشاران آمریکائی ایجاد شده بود، که بعداً کارشناسان متعددی از سازمان اسرائیلی "موساد" نیز بدانها افزوده شدند، و با اینهمه تاب‌دان وقت نه تنها از جانب

---

۱ - Anthony Parsons سفیر پیشین انگلستان در ایران، در کتاب *The Pride and the Fall* چاپ لندن، ۱۹۸۴، ص ۳۳

آمریکا اعتراضی بدان نشده بود، بلکه نخستین رئیس این سازمان نیز به گرمی مورد پذیرائی پرزیدنت کنندی قرار گرفته بود.

" سازمانهای مشابه سازمان امنیت ایران در همه کشورهای جهان وجود دارند که وظیفه آنها پاسداری از امنیت داخلی و خارجی در هر کشور است. بعنوان مثال میتوان از KGB در اتحاد شوروی، CIA و FBI در آمریکا، اینتلیجنس سرویس و اسکاتلندیارد و "ام-آی-۵" در بریتانیا، SDECE و DGSE در فرانسه، MOSSAD در اسرائیل نام برد. چه دلیل داشت که ما با فعالیتهای تروریستی در کشور خودمان مبارزه نکنیم، ولی مثلا ایتالیاییها این حق را در مورد بریگادهای سرخ و آلمانها در مورد "بادر ماینهوف" داشته باشند؟ چرا کسی تعجب نکرد و قتیکه در یکروز معین و در یک موقع واحد، شش تروریست زندانی در آلمان فدرال "خودکشی" کردند، و هیچکس هم نپرسید که آنها سلاحهای خودکشی را در زندانهای خویش چگونه بدست آورده بودند؟" (۱)

"مطالب واقعا عجیب و غریبی در مورد سازمان ساواک ایران، درست همزمان با آغاز عملیات تروریستی یعنی همان موقع که این سازمان آماج حملات وسیع بین المللی قرار گرفت گفته شد. مثلا اینکه میلیونها نفر از ایرانیان برای آن سازمان کار میکرده اند. باید پرسید این میلیونها نفر کارمند ساواک که حیات آنها به

---

The Shah's Story. An Autobiography - ۱  
چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۱۷۶

حکومت وابسته بود، هنگامیکه این حکومت در معرض  
مخاطره‌ای بدین اهمیت قرار گرفت، کجا  
بودند؟" (۱)

درسفر رسمی شاه و شهبانو به "زلاندنو" در سال ۱۳۵۳،  
گروهی از دانشجویان این کشور، طبق معمول، در  
خیابانهای ولینگتن علیه آنها به تظاهرات پرداخته بودند.  
از چندتن از آنان پرسیدم: شما خودتان هیچوقت در ایران  
بوده‌اید؟ گفتند: نه، ولی خبر داریم چه جنایت‌هایی در  
آنجا توسط ساواک انجام میگیرد. گفتم: ولی آیا این  
راهم به همین دقت خبردارید که در مملکتی بنام اندونزی  
که اتفاقاً از نظر جغرافیائی خیلی به کشور شما نزدیکتر  
است، بجای یک سازمان امنیتی چهار سازمان امنیتی  
وجود دارد؟ و در همین کشور، تنها در یکسال اول بعد از  
کودتای ۱۹۶۵، در یکی از بزرگترین قتل‌عام‌های قرن  
بیستم بیش از یک میلیون نفر بدست دولت کودتا کشته  
شده‌اند که قتل نیم میلیون نفرشان مورد تأیید رسمی خود  
دولت اندونزی قرار گرفته است، وهم اکنون بیش از سیصد  
هزار نفر در این کشور در زندانهای سیاسی بسر میبرند؟  
با تعجب گفتند: چطور چنین چیزی ممکن است؟ اگر اینطور  
بود حتماً ما اخبارش را خوانده بودیم. گفتم: ولی لزومی  
ندارد که چنین اخباری به اطلاع شما برسد، زیرا همان  
مراکز خبری که گزارشهای سازمانهای حقوق بشر را در  
مورد ایران بسیار غلیظتر از آنچه هست به آگاهی شما  
میرسانند، ضرورتی در این نمی بینند که گزارشهای  
مربوط به اندونزی را نیز، حتی به صورت بسیار ملایمتری  
از آنچه اعلام شده به آگاهیتان برسانند، و تا وقتی هم  
که چهارده شرکت چند ملیتی که از فردای کودتا اختیار

---

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس،  
۱۳۵۹، ص ۲۵۲

کا ئوچوک و توتون و نیشکر و غله و قلع و نیکل و بوکسیت و نفت این کشور را در دست خود گرفته‌اند در جای خویش باشند و خطری منافعان را تهدید نکنند، چنین ضرورتی احساس نخواهد شد و بسیج خبری نیز علیه دولت آن انجام نخواهد گرفت، همانطور که در کنگو، تا وقتیکه برای بیست و هفت شرکت یک ملیتی یا چند ملیتی اروپائی و آمریکائی در راه بهره‌گیری از معادن الماس و مس و قلع و کوبالت و دیگر منابع فراوان زیرزمینی و روی زمینی آن در برپاشنه‌کنونی خود بگردد، نه تنها بسیجی از این قبیل صورت نمی‌گیرد، بلکه در صورت لزوم برای حفظ دولت آن در برابر شورشیان، چتر با زهم در آنجا پیاده می‌شود، ولو اینکه طبق آمار مراکز رسمی خود جهان غرب تا کنون هشتصد هزار نفر در این کشور بدست دولت خودشان بقتل رسیده باشند. اشکال کارایران در این است که منافع کارتل نفتی در آنجا بهمین اندازه محفوظ نمانده است، و بیشتر از آن اینکه خطرات محسوستری نیز در آینده از جانب همین کشور کارتل را تهدید میکند. اگر این اشکال در کار نبود، مطمئناً امروز شمانسه از جنایتهای ساواک شاه خبر داشتید، و نه از دیکتاتوری خوفناک خود و نگران بودید.

در گزارش سالانه ۱۹۷۸ سا زمان عفوبین المللی که درست در گرما گرم حوادث پائیز ۱۳۵۷ ایران انتشار یافت، و در گزارشهای اختصاصی همین سازمان درباره وضع جهانی شکنجه و زندانیان سیاسی و اختناق که در همان سال و سال بعد از آن منتشر شد، ایران در سلسله مراتب کشورهای متجاوز به حقوق بشر (که کشورهایمانند آمریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان، ایتالیا، اسرائیل و غیره نیز در آن جای خود را داشتند) از ۱۱۷ کشور

مورد بررسی ، حتی مقام بیستم یاسی ام و یا احتمالاً  
مقام چهلّم راهم نداشت (۱). و با این وجود ، همین کشور  
به همت کارگردانان بسیج روانی، صدرنشین این فهرست  
قلمداد شد ، همچنانکه شاه ایران نیز به لطف همین  
وسائل ارتباط جمعی در صدر فهرست "دیکتاتورهای  
خونخوار" جهان قرار گرفت .

و این همان شاهی بود که بعداً تقریباً کلیه  
کارگردانان و دست اندرکاران بین المللی فاجعه ایران ،  
در خاطرات متعددی که در این باره منتشر کردند ، و تقریباً  
همه کتابها و گزارش های دیگری که توسط استادان و  
پژوهشگران مختلف غرب و شرق در همین مورد بجا پ رسیدند ،  
سقوط او را بیش از هر چیز معلول آن دانستند که وی حتی  
به قیمت از دست دادن تخت و تاج خویش حاضر نشد دستور  
تیراندازی بروی آشوبگران و کشتن افراد ملت خودش را  
بدهد .

شاید بهترین گواهی را در این باره بتوان از زبان  
خود آن آقای رئیس جمهوری شنید که آغازگر اصلی فاجعه  
و مسئول شماره یک همه عواقب آن بود :

"امروز رادیوی تهران با شادمانی خیرداد که  
"بزرگترین خونخوار قرن مرده است .". با شنیدن  
این خبر ، کارتر به من گفت : "شاید مرگ شاه  
بتواند راهی برای شکستن بن بست گروگانها باز  
کند ، و سرانجام موفق شویم به تلاش تازه ای برای  
حل این مسئله دست بزنیم .". سپس در حالیکه  
خاطرات گذشته اش را از شاه و سرنوشت او مرور میکرد ،

---

۱ - ترجمه متن گزارشهای سازمان عفو بین المللی و نظریه  
کمیتة حقوق بشر سازمان ملل متحد در باره آندونزی  
و شیلی ، در صفحات ۷۹۵ تا ۸۰۹ همین کتاب  
نقل شده است .

گفت: " فکرش را بکن! از روزی که من برای اولین بار شاه را در سال ۱۹۷۷ دیدم، تنها در عرض سه سال چه بر سرش آمد؟ از اوج قدرت بزیرافتاد، تاج و تخت و مملکتش را از دست داد، و بالاخره نیز در غربت جان سپرد". سپس افزود: "... ولی هیچوقت حاضر نشد برای حفظ سلطنتش از قدرتی که داشت استفاده کند و مردمش را بکشد." (۱)

" شگفت این است که مردی که بارها متهم به اعمال روشهای خشونت آمیز علیه مخالفان سیاسی خود شده بود، در موقع بالا گرفتن بلوا حاضر نشد به نیروهای مسلح خود دستور تیراندازی بروی مردم را بدهد. وقتی هم که نارضایتی ها اوج گرفت، فرمان داد که سربازان به شلیک تیرهای هوایی اکتفا کنند. در نتیجه بدنیاال هر تظاهراتی توده های شرکت کنندگان در تظاهرات، با اطمینان اینکه ارتش به سوی آنها شلیک نمیکند جرئت زیادتری پیدا میکردند." (۲)

" امروز بعضی ها به من سرزنش میکنند که چرا با اعمال قدرت و شدت، مقررات حکومت نظامی را بدقت اجرا نکردم و امنیت را بهر قیمت که باشد به کشور بازنگرداندم. مسلماً این کار ممکن بود، ولی به چه قیمت؟ ... امروز به من گفته میشود که بقینا اجرای این تصمیم بمراتب کمتر از دوران خونین

---

۱ - Hamilton Jordan مشاور ویژه کاخ سفید در زمان پرزیدنت کارتر، در کتاب Crisis, the last Year of the Carter Presidency، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۳۱۴

۲ - Pierre Salinger در کتاب America Held Hostage، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۳۷

هرج و مرج کنونی تلفات دربرمیداشت . پاسخ من این است که یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را بقیامت ریختن خون هم‌میهنانش حفظ کند . یک دیکتاتور می‌تواند حکومت را بنام مرا می که مدافع آن است با خونریزی نگاه دارد ، اما پادشاه یک دیکتاتور نیست . دیکتاتور تنها است و فقط به خودش میانمیشد ، ولی یک پادشاه تاج و تخت را از دیگری به ارث برده است و باید به آیندگان تحویل دهد . " (۱)

" شاه بمن گفت : "یک راه حل نظامی برای حل مشکل کنونی کشور من راه حل واقعی نیست ، زیرا یک دیکتاتور می‌تواند با کشتن گروهی از افراد ملت خودش مقام خویش را حفظ کند ، ولی یک پادشاه چنین حقی را ندارد . " (۲)

دوگواهی دیگر را نیز از جانب دوتن از بلندپایگان کشور دیگری که چندان دوست بیغرضی برای شاه نبود ، بشنوید :

" آنچه در آشوب و هرج و مرج عجیب دوران انقلاب ایران بچشم می‌خورد ، و اعتبار معنوی شاه را بسیار زیادتر میکند ، این است که با وجود حوادث ناگوار ، و علی‌رغم تلقین‌هایی که پیوسته بدو میشد ، وی واقعا هرگز لوله تفنگ نیروهای مسلح زیر فرمان خود را بسوی ملتش نشانه نگرفت ، و با وجدانی کامل بیدار در برابر وسوسه دیگران ایستادگی کرد ، و در حالیکه این نیروها می‌توانستند

---

۱ - پاسخ به تاریخ ، متن فارسی ، چاپ پاریس ، ۱۳۵۹ ، ص ۲۶۴

۲ - Anthony Parsons ، در کتاب The Pride and the Fall ، چاپ لندن ، ۱۹۸۴ ، ص ۱۴۷

درباره حفظ او عاملی تعیین کننده باشند، بهیچ قیمتی حاضر به ریختن خون هموطنانش نشد." (۱)  
"شاه نمیخواست آدم بکشد. بارها بمقامات نظامی خود دستور داده بود که بروی مردم تیراندازی نکنند. خود او همیشه میگفت باید راه حل سیاسی پیدا کرد. اگر شاه موضعی مشابه دیکتاتورهای آمریکای لاتین پیش گرفته بود، بی تردید میتوانست بماند و سلطنتش را حفظ کند. ولی او نخواست بدین راه برود." (۲)

اما از نظر طراحهای "سیخ تبلیغاتی و روانی ضد شاه" کافی نبود که از شاه فقط یک "خونخوار قرن" ساخته شود. برای تکمیل برنامه، لازم بود از وی یک "شکنجه گر قرن" نیز ساخته شود... و چنین هم شد:

"خانم لزلی بلانش نویسنده سرشناس بدیدم آمد. وقتیکه درباره کتاب تازه اش صحبت شد، گفت: هر وقت در جمع دوستانم حرفی از کتاب جدید من درباره ایران بمیان میآید، اولین چیزی که از من میپرسند این است که چرا از رژیم صحبت میکنی که شاه آن آدمها را به صندلی الکتریکی میبندد و زنده زنده کباب میکند؟" (۳)

---

۱ - Peter Temple - Morris نماینده حزب محافظه کار در مجلس انگلستان، و دبیرکل اتحادیه بین المجالس در کنفرانس علمی لندن درباره مسائل خاورمیانه، ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۵

۲ - Anthony Parsons، سفیر انگلستان در ایران، در مصاحبه با هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۴ تیر ۱۳۶۳

۳ - پرویز راجی، در کتاب "خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن" *In the Service of the Peacock Throne. The Diaries of the Shah's last Ambassador to London.*، چاپ لندن، ۱۹۸۲، ص ۵۸

" جون بائز خواننده آمریکائی ، طی مصاحبه‌ای در یکی از برنامه‌های شبانه تلویزیون بی.بی.سی. گفت که شاه‌عادت دارد با چشم خودش کشتار زنان و کودکان را در ایران تماشا کند. " (۱)

" امشب ( ۱۳ نوامبر ۱۹۷۸ ) تلویزیون بی.بی.سی. با یک نفر ایرانی که ادعا داشت از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دربار ایران است ( و بعد معلوم شد کارمند کوچکی بیش نیست ) مصاحبه کرد. وی شاه رافاسد و "قصاب" ، و مسئول همه کشتارها خواند. گوینده تلویزیون از او پرسید: " چه توجیهی برای صفت قصاب دارید؟ " جواب داد: برای اینکه روز جمعه سیاه خود شاه بود که از هلیکوپترش بروی تظاهرات‌کنندگان آتش گشود. " (۲)

" تصاویر متعددی از قطع اعضاء بدن و شکم الکتریکی مخالفین در روزنامه‌های تایمز لندن و واشینگتن پست و بسیاری از نشریات معتبر دیگر غرب منتشر شد. گروههای دست‌چپی و رادیکال متعددی در آمریکا و اروپا فعالیت خود را برای هدف متمرکز ساختند که رژیم شاه را هرچه بیشتر به افکار عمومی جهان یک رژیم وحشی و خونخوار معرفی کنند. تلویزیون BBC و تلویزیون CBS برنامه‌های مفصلی را به جنایتهای ساواک در ایران و خارج از ایران اختصاص دادند. بنیاد "للیوباسو" در ایتالیا ، انستیتوی مطالعات پلیسی در واشینگتن ، انستیتوی "ترانس‌ناشنال" در آمستردام ، سازمان بین‌المللی سوسیالیست در اروپا ، کمیته "آمریکن فرنندز سرویس" در آمریکا ،

---

۲۰۱ - همان کتاب ، ص ۱۳۴ و ۲۵۹

"کنگره توده‌ای مدیترانه" مورد حمایت لیبی،  
انجمن بین المللی قضاات دمکرات ، همه‌وهمه در  
یک موقع و بایک برنامه واحد ، دست بکار مبارزه  
مشابهی شدند که تا آن هنگام کمتر  
سابقه داشت . " (۱)  
و این درست در همان هنگامی بود که در داخله خود  
ایران نیز ، " رونوشت مطابق اصل " همین مطالب  
نوشته میشد :

" رژیم سفاک حکومت نظامی بوسیله ما —وزان  
خود در موارد متعدد زنها را در خیابانها لخت  
کرده و لباس آنها را از تنشان خارج میکند ، وزنهای  
مسلمان به این ترتیب دستخوش ایذاء و تجاوز  
جانوران وحشی قرار میگیرند . " (۲)  
" درست در همان نخستین روزهای بهار آزادی ، که  
"جانیان و شکنجه‌گران" ساواک را در حالیکه در  
سراپای خود آنها آثار شکنجه نمودار بود بر  
صحنه تلویزیون میآوردند ، اسداله مبشری مسلمان  
و مترجم نهج البلاغه و اولین وزیر دادگستری  
دولت انقلابی ، هر شب به منبر تلویزیون میرفت و  
از جنایات دوران طاغوت سخن میراند . و شبی از  
این شبها که سخت گرم بود ، به عنوان وزیر دادگستری  
و با حفظ کامل " شرافت قضائی " خود با آب و تساب  
تعریف کرد که ساواکی ها عادت داشتند هر شب با  
سری بریده به خانه بروند و بر سر سفره سربریده یک  
انقلابی را کنار کاسه ماست و خیار بگذارند ، و اگر

---

۱ - Robert Dreyfuss در کتاب Hostage to Khomeini ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۱ و ۲۲

۲ - علی اصغر حاج سیدجوادی ، از هفته نامه ایران پست  
چاپ لندن ، ۲۲ دی ۱۳۵۷

یک شب چنین نمیشد، بچه ساواکی گریه سر میداد و از پدر میپرسید: "بابا، پس سر بریده کو؟" و شما انتظار دارید مش باقر ساکن سهراب آذری وقتی که از زبان وزیر دادگستری وصف چنین صحرائی کربلائی رامیشنود، چاقوی آشپزخانه اش را بر ندارد و سراغ همسایه اش که باغبان سابق ساواک بوده است نرود و سرش را گوش تا گوش نبرد و کنار کاسه ماست و خیارش نگذارد؟" (۱)

بدین ترتیب، هم "بی.بی.سی.سی." وهم بسیاری دیگر از وسائل خبری جهان غرب، در این مورد درست‌پا در جای پای پیش‌کسوتان پنجاه سال پیش خود گذاشتند که در فردای جنگ اول جهانی، خیلی بی‌غرضانه و شرافتمندانه، در مورد نوخاستگان صحنه سیاست، نوشته بودند:

"چه دوران وحشتناکی است! آسیائی‌های ختنه

شده، که دشمنان سوگندخورده مسیحیت هستند همه جا دستهای خون‌آلودشان را برای خفه کردن ما دراز کرده‌اند. قتل عام مسیحیان بدست "اسحاق نیدریلوم" جهود که اسم خودش را لنین گذاشته است، حتی چنگیزخان مغول را به شرم وامیدارد. در مجارستان نیز، نوچه‌همین لنین که جهود دیگری بنام "کوهن" است و حالا اسمش را بلاکوهن گذاشته، همراه با یک باند تروریست دزد و آدمکش سرتاسر مملکتش را زیر پا میگذارد تا دهقانان مجار را زنده زنده به سیخ‌های کبابی بکشد که در داخل صدها کامیون نصب کرده‌اند. و این جهود لعنتی در همان حال که این بدبختها را کباب میکند،

---

۱ - ایرج هاشمی زاده، در مقاله "اول در خانه خود را جارو کنید"، نقل از هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۶ خرداد ۱۳۶۴

خودش در داخل اتومبیل‌های مجلی که از کاخ‌های سلطنتی سابق دزدیده شده، صبح تا شب مشغول ازاله بکارت از دخترهای بیگناه مسیحی است. دستیار او بنام "شموئیل" نیز شمت کشیش را در یک پناهگاه زیرزمینی بدست خودش سربریده است، و تازه بعد از بریدن سر آنها، دستور داده است شکم‌هایشان را پاره کنند و بدن‌های خون‌آلودشان را قطعه قطعه نمایند. بیست کشیش در برابر کلیساهایشان به صلیب کشیده شده‌اند. و حالا، طبق گزارش‌های بسیار موثقی که به ما رسیده، قرار است تمامی این صحنه‌های وحشتناک، عینا به همین صورت، در مونیخ تکرار شوند." (۱)

\* \* \*

برنامه‌های "آماده‌سازی" طبعاً به این عملیات "روانی" محدود نمیشد، رشته‌های متعدد و آزموده دیگر نیز داشت که یکی از آنها کارگردانی سازمان‌های مختلف دانشجویان چپ‌گرا، و فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌های بزرگ و کوچک بود که افرادشان غالباً دانشجویان حساساتی و با حسن نیت و "انقلابی" بودند، ولی آنها که سرخ این سازمان‌ها را در دست داشتند منظم‌تر به "ستاد کمونیسم یونیون چک" حساب‌پس میدادند و از دست و دلبازی آن رضایت داشتند.

خود شاه نیز برای این واقعیت بخوبی آگاه بود:  
"برخی از جوانان ما درست زمانی که برای تحصیل به خارج میروند و پیوندشان با خانواده و دوستان

---

۱ - نقل از روزنامه *Münchener Beobachter*، چاپ مونیخ، ۴ اکتبر ۱۹۱۹

ومملکتشان عملاً برای مدتی قطع میشود، آماج  
برنامه‌های حساب شده‌ای قرار میگیرند که بوسیله  
سازمانهای کارآزموده جاسوسی و تخریبی طرح و اجرا  
میشود. این سازمانها متخصص شستشوی مغزی و جنگ  
روانی هستند، و میتوانند نقاط ضعف هر فرد را  
فورا تشخیص دهند. تازه واردها، گاه بمحض پیاده  
شدن از هواپیما یا ترن، مورد علاقه و لطف خاص  
آنها قرار میگیرند، و بعداً این ارتباطات ادامه  
مییابد تا به مرحله شستشوی مغزی برسد. (۱)

"درباره‌های تبلیغاتی سیاسی سازمانهای دانشجویی  
مقام مهمی دارند. بمنظور بهره‌گیری از این نوع  
فعالیتها در جنگ روانی، سیاسی سازمانی بنام  
Nation Students Association در آمریکا  
بوجود آورد که بزودی برنامه وسیعی برای "جنگ سرد"  
با سازمان "اتحادیه جهانی دانشجویان" که در پراگ  
تشکیل شده بود بمورد اجرا گذاشت. اینگونه  
فعالیتهای سیاسی عادتاً از راه تامین هزینه لازم برای  
ترتیب دادن سمینارهای بین المللی، اعطای بورس  
تحصیلی به دانشجویان خارجی، اعزام نمایندگان  
بین المللی به مسافرتها "علمی" انجام میگرفت.  
سازمانهای دانشجویی متعددی در قالب سازمانهای  
چپگرای دانشجویی بهمین ترتیب ایجاد شدند. یکی  
از برنامه‌های این سازمانها ترتیب دادن تظاهرات  
دانشجویی، اخلاف درس‌خواریهای مخالفان، برآه  
انداختن کاروانهای اتومبیل برای نقل و انتقال  
افراد بود. (۲)

---

۱- در مصاحبه با K.R. Karanjia، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶  
۲- Harry Rositzké در کتاب 25 ans au sein de  
l'Agence américaine d'espionnage (ترجمه  
از اصل آمریکائی)، چاپ پاریس، ۱۹۷۸، ص ۱۴۵

" واقعیت این است که چه در داخل و چه در خارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف و مشوب کردن اذهان جوانان و دانشجویان مابعمل میآید تا آنانرا به اغتشاش و براندازی تشویق کنند." (۱)

" هنگامی که در پائیز سال ۱۳۵۶ در سفر رسمی در آمریکا بودم، صدها دانشجوی ایرانی در برابر اقامتگاه من و شهبانو در ویلیا مسبورگ تظاهرات گرم و پرشوری نسبت بمن انجام دادند. من به میان آنان رفتم و باتنی چندا زایشان به گفتگو پرداختم. کمی دورتر، چند نفر نقابدار نیز با پرچم و علامت داس و چکش علیه من تظاهر میکردند. چرا نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غرب، این کار آنها از بیم ساواک بود، ولی حقیقت این بود که اکثر آنان اصولا ایرانی نبودند، آشوبگران حرفه‌ای خارجی بودند که در برابر دریافت مزد به تظاهرات میپرداختند، و طبعا نمیبایست چهره آنان دیده شود. در این تظاهرات، بطوریکه همه میتوانستند ببینند، تعداد طرفداران من در حدود پانصد نفر و شمار مخالفان در حدود پنجاه نفر بود. ولی فردای آنروز در روزنامه‌ها تعداد تظاهرکنندگان کاملاً معکوس شده بود، یعنی شمار موافقان را پنج‌جاه و تعداد مخالفان را پانصدتن اعلام کرده بودند. هنگام ورود ما به واشینگتن، بار دیگر چندتن نقابدار با چوب و چماق و زنجیر به ایرانیانی که با استقبال آمده بودند حمله کردند، ولی باز هم وسایل ارتباط جمعی آمریکا به طرفداری از مهاجمین پرداختند. حتی یکی از روزنامه‌ها پرسیده بود:

---

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۳۸

چه کسی بطرفداران شاه مزد میدهد؟ ما هیچکس نپرسید  
این چماقداران از کجا میآیند و خرجشان را کجاست  
میپردازد؟" (۱)

"کنفدراسیون دانشجویان ایرانی یک سازمان پراسر  
و صدای دانشجویی است که در هدایت تظاهرات ضدشاه و  
سیاستهای او نقش عمده‌ای دارد. کار واقعی این  
کنفدراسیون ارائه تصویر شاه بعنوان یک مستبد و  
ستمگر در نزد گروه‌های نسبتاً زیادی در خارج از کشور و  
ایجاد شهرت نامطلوب در مورد محاکمات در خارج و ناراضی  
درست کردن هنگام سفر شاه به خارج برای او و میزبانان  
او است." (۲)

"همین دانشجویانی که از تحصیلات دبستانی و دبیرستانی  
رایگان برخوردار شده و بعد با بورسهای تحصیلی دولت پدرم  
به دانشگاههای خارجی راه یافته بودند، بیش از همه کمربند  
دشمنی با او و با سلطنت ایران بستند. علت این بود که دانش  
آموزی که یکروزه از زیدوار دلسوس آنجلس بیپاریس میشد،  
بی آنکه در این فاصله کشورهای دیگری را از جهان سوم دیده  
باشد، طبعاً جهت یابی صحیح را از دست میداد. وی بطور ناگهانی  
خودش را با سرب تمدن آمریکائی یا اروپائی روبرو میدید، و  
خیال میکرد میتواند همه آن ضوابطی را که در طول قرنهای  
د مکرر آسیهای غربی جافتاده بود یکجا و بطور در بست و فوری  
بکشورش منتقل کند. مسلمان بهتر میبود اگر اینها بجای سفر  
از جانب غرب، از سمت شرق بدین سفر میرفتند و پیش از  
لوس آنجلس و پاریس، در کراچی و کلکته و بانگ کک  
توقف میکردند." (۳)

"دانشجویان ایرانی که اکنون در آمریکا تحصیل

- ۱- "پاسخ به تاریخ"، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۳۳۷ و ۳۳۸
- ۲- اسناد لانه جاسوسی آمریکا، سند محرمانه، نسخه اول قسمت الف، A، ۱۵ ژوئن ۱۹۶۶، موضوع: مخالفت سیاسی افراطیون و جبهه ملی، جلد هشتم اسناد، چاپ تهران، ۱۳۵۹، ص ۵۲
- ۳- Christian Malar و Alain Rodier، نقل قول از رضا شاه دوم، در کتاب Reza Pahlavi، چاپ پاریس، ۱۹۸۶، ص ۱۳۲

میکنند ۱۵،۵۰۰ نفرند که شاید کمتر از پانصد نفر از آنان نقاب بصورت خود میزنند و در تظاهرات پسر و صد شرکت میکنند. در این تظاهرات بسیاری از افراد سایر ملتها، منجمله خود آمریکاها نیز شرکت دارند. اینها بدین اعتراض دارند که چرا ایران آنطور نمیگردد که خرابکاران خارجی میخواهند، و چرا ما نیرومند هستیم و جبهه داخلی ما ضعیف نیست، زیرا این فقط ضعف جبهه داخلی است که میتواند امکان موفقیت بدانها بدهد." (۱)

"عوامل دولتهای چین، لیبی، شوروی، عراق، سوریه، آلبانی، بلغارستان و دیگر پایگاههای سوسیال امپریالیسم از یکسو، و جاسوسان سیا و اینتلیجنس سرویس و موساد و دیگر سرویسهای مخفی غرب از سوی دیگر، و نیز سازمانهای تروریستی همچون جبهه خلق برای آزادی فلسطین و سازمان آزادیبخش فلسطین و بریگادهای سرخ و غیره، شکارهای خود را از جلسات ارگانههای همیمن "کنفدراسیون" و "جبهه سازمانهای دانشجویی چپ" خارج از کشور استخدام میکردند که بخشی از اسناد و مدارک آن اکنون منتشر شده است. چه کسی است که باور کند چنین ترکیب درهم و ناممکنی از افراد بخودی خود بر اساس یک ایدئولوژی با مشی و هدف واحد گرد آمده بودند و نزدیکی و همکاریشان جنبه طبیعی و خودجوش داشت؟ چه کسی میتواند قبول کند جماعتی کوچک از دانشجویان ایرانی، قادر باشد بطور طبیعی و عادی چنین نفوذ و مقبولیتی در وسایل ارتباط جمعی جهان غرب پیدا کند؟ و اگر

۱ - محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه با روزنامه  
New York Times، ۵ اکتبر ۱۹۷۵

این عناصر "انقلابی" و "مبارز" دارای آن تشکیلات و انتشارات و بنیه مالی بودند که بر افکار عمومی و سیاستهای دولتهای دنیا عمیقاً اثر گذارند و چنین موجی از مخالفت با شاه برانگیزند، چرا امروز خبری از قدرت و نفوذ همین سازمانها نیست؟ و چرا با آنکه همه آنها ادعای مخالفت با خمینی و نظام "ولایت فقیه" او را دارند، وقاعدتاً بر تجربه و سابقه فعالیت سیاسیشان نیز در این مدت بسیار افزوده شده، دیگر نام و نشانه‌های از آن‌سان در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیونهای دنیا یافت نمی‌شود؟ خود شما، در این چند سال، چندبار به نام و نشانی از فعالیت‌های "کنفدراسیون دانش آموزان و دانشجویان ایرانی" در محافل سیاسی و خبری غرب برخورد کرده‌اید؟ آیا علت این نیست که با پایان رسالتی که اینان برعهده داشتند، امروز دیگر نسل تازه‌ای از "آزادیخواهان" مبارز بوجود آمده است که دیگر کنفدراسیون پیشین در میان نشان جای مهمی ندارد؟" (۱)

در همین باره شاه در مصاحبه با نماینده روزنامه لوموند فرانسه چنین گفته بود:

"اهمیت جغرافیائی منطقه ما طوری است که قدرتهای بزرگ در این منطقه همواره آماده‌اند عناصر فرصت طلب را در داخل و خارج آن تحریک کنند، و پیوسته گروه‌هایی را آماده بهره‌برداری از فرصتها در اختیار داشته باشند تا از راه تحریکات و تشبثات و ماجراجوییها، زمینه را برای ایجاد حوادث آماده سازند." (۲)

---

۱- از هفته‌نامه "ایران آزاد". چاپ پاریس، ۲۷ آذر ۱۳۶۱

۲- Le Monde، ۲۵ ژوئن ۱۹۷۴

" شاه بمن گفت : عده‌ای عامل بیگانه‌ما م‌ورند در برابر پیشرفت‌های ما سدهائی پدیدآورند. ولی ما میخواهیم با توجه به رشد ملت ایران فضای سیاسی را برای پذیرش دموکراسی آماده‌کنیم. مردم باید از این پس در تعیین سرنوشت خودشان شرکت فعالانه‌تری داشته‌باشند. وگمان من اینست که شاه واقعا از صمیم قلب حرف میزد." (۱)

" تظاهرات رادست‌های کارکشته و ماهری تنظیم می‌کردند. این تظاهرات مانند حرکت یک لشکر ارتش منظم بود: در هر تظاهرات هر خیابانی موتسوارهایی که با سازمان‌های چپی مرتبط بودند و با وظایف خود در جریان تعلیمات و آموزش‌های دقیق آشنا شده بودند محافظت ستون مردم را در جناحین بعهده داشتند. مردها که بیشتر کسبه، بازاریبان و عوامه بر سران و دانشجویان بودند در میان ستون یا بقول نظامیها در "قلب" جای می‌گرفتند و این قلب سپاه را زنان چادر بر سر یا مقنعه پوش‌پیکار اطفال کمتر از ده‌ساله می‌پوشاندند تا آسیب‌پذیری آنها مانع حمله به گروه شود." (۲)

\* \* \*

با توجه به آنچه در تاریخ بیست و پنج‌ساله روابط ایران با امپراتوری جهانی نفت گذشته بود، وبخصوص آنچه خود شاه در نطقها و نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش درباره

- 
- ۱- Anthony Parsons ، در مصاحبه با هفته‌نامه کیهان ، چاپ لندن، ۴ تیر ۱۳۶۳
  - ۲- "طرح سقوط یک پادشاه" ، چاپ لس‌آنجلس ، ۱۹۸۲ ، ص ۱۱۵

سیاست نفتی ایران برای سالهای بعد از پایان دوره اول امتیاز کنسرسیوم، یعنی برای سالهای ۱۹۷۸ ببعده اعلام داشته بود، سال ۱۹۷۸ طبعاً میبایست سال اوج گیری مبارزه تبلیغاتی و روانی علیه او درگسترده ترین سطح بین المللی باشد. خودشاه این موضوع را بعداً بصورتی آشکار و بی ابهام مطرح کرد:

" از سال ۱۹۷۳، بعد از تحریم نفتی و تصمیم من به افزایش جهانی بهای نفت، تحریکاتی که قبلاً آغاز شده بود مقیاس بسیار گسترده تری یافت. از آن پس، مخالفت با من پیوسته بالاتر گرفت و سرانجام منجر به تشکیل اتحاد نا مقدس کنسرسیوم بین المللی نفت - که کارگردان اصلی بود - یا محافل خاصی در انگلستان و آمریکا، و سازمان های بین المللی خبری، و محافل مرتجع مذهبی ایران، و نیروهای کمونیستی شد که از مدتی پیش دربرخی از سازمانهای ایرانی رخنه کرده بودند. در آغاز باور نمیکردم که این ترکیب نیروها نمایانگر توطئه سازمان یافته ای علیه من باشد که در آن هر بخش ایفای نقش خاص و حساب شده خودش را بعهده دارد. ولی روشن بود که هر کدام از این عوامل، دلیل خاص خودشان را برای ساقط کردن من داشتند. وقتی که در سال ۱۹۷۸ کنسرسیوم بین المللی نفت از امضای قرارداد تازه ای برای خرید نفت ایران سرباز زد، دریافتم که این عمل - یا این خودداری از عمل - فوق العاده معنی دار است، زیرا یقین بود که آنها کم یا بیش از حوادثی که برای او و خرمغان سال در ایران در شرف تکوین بود اطلاع داشتند." (۱)

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۷۹

در مصاحبه‌ای که در ژوئن ۱۹۷۷، بی‌سن ادوارد  
سابلیه روزنامه‌نگار و مفسر سرشناس فرانسوی باشگاه  
صورت گرفت و متن کامل آن در ۳۰ خرداد ۱۳۵۶ در  
روزنامه‌های اطلاعات و کیهان بجا پرسید، شاه در پاسخ  
سؤال وی که "در پس حملاتی که بطور مداوم علیه شما و  
کشورتان انجام می‌گیرد چه حقیقتی نهفته است؟" اظهار  
داشت:

"این حملات در سال ۱۹۵۸ با مسئله نفت شروع شد،  
یعنی از هنگامیکه ماسعی کردیم سیاست پنج‌گانه  
پنج‌گانه را که با کنسرسیوم نفتی داشتیم با "ماتئی"  
رئیس شرکت نفت ایتالیا تغییر دهیم و آنرا بصورت  
۷۵٪ بهره‌برای ما و ۲۵٪ برای طرف مقابل در  
آوریم. در آن هنگام بود که نخستین موج تبلیغاتی  
علیه کشور ما آغاز شد، و با آنکه "ماتئی" اندکی  
بعد بطور مرموزی کشته شد، این حملات همچنان ادامه  
یافت. در سال ۱۳۵۲ که ما اختیار تمامی ذخایر  
هیدروکربور خودمان را در دست گرفتیم این حملات  
که مدتی فروکش کرده بود دوباره به اوج شدت  
خود رسید." (۱)

دوباره، همین "موج نخستین" که آغازگر بسیج  
خبری و تبلیغاتی گسترده بعدی بود، یکی از مسئولان طراز  
اول مسائل نفتی ایران - که بعداً نخستین رئیس سازمان  
اوپک نیز شد - چنین توضیح داده است:

"هاوارد پیچ یکی از مدیران شرکت نفتی نیوجرسی  
در نیویورک از من خواش کرد از جانب این شرکت  
با اطلاع هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران برسانم  
که دخالت دادن ماتئی در کار نفت ایران بصلاح

---

۱ - در مصاحبه با "ادوارد سابلیه"، تهران، ۲۷ خرداد  
۱۳۵۶

این کشور نیست ، واگر بدین تذکر ترتیب اثر ندهید ما برابر نفتی را که تاکنون در بن‌آزار ایتالیا عرضه میکرده‌ایم از حجم تولید نفت ایران خواهیم کاست . من این مطلب را به هیئت مدیره گزارش دادم و سپس بعرض شاه رسید ، ولی ایشان نظر دادند که شرکت ملی نفت ایران مطلقا نباید باین گونه تهدیدها ترتیب اثر دهد ، و بدین ترتیب قرارداد با شرکت ایتالیائی آجیپ در گرما گرم مخالفت‌های شدید شرکت های بزرگ نفتی با مزارسید . " (۱)

"بمحض آنکه ایران حاکمیت مطلق بر ثروت‌های زیر زمینی خود را بدست آورد ، بعضی از وسائل ارتباط جمعی دنیای غرب مبارزه بی‌امانی را علیه من و کشورم آغاز کردند و مرا پادشاهی مستبد خواندند ، و از همان وقت فعالیت‌های ضد ایرانی سازمان‌های با اصطلاح دانشجویی در خارج از کشور تشویق شد . این مبارزه تبلیغاتی در سال ۱۳۵۴ با وج خود رسید ، و از آن موقع این وسایل ارتباط جمعی مرا عامل شماره یک تخریب اقتصاد غرب و برهم زدن توازن اقتصادی تمام دنیا معرفی کردند . " (۲)

"حملات شدید تبلیغاتی علیه ما سال‌ها پیش با مسئله نفت شروع شد . تا پیش از این جریان سابقه نداشت که حتی یک دانشجوی ایرانی در خارج از ایران علیه دولت خودش دست به تظاهرات بزند . وسائل ارتباط جمعی آمریکا و اروپا نیز به ایران

---

۱ - فؤاد روحانی ، در کتاب "صنعت نفت ایران ، بیست سال پس از ملی شدن" . چاپ تهران ، ۱۳۵۰  
- پاسخ به تاریخ ، متن فارسی ، چاپ پاریس ، ۱۳۵۹ ، ص ۸۵

حمله نمی‌کردند... و تیکه ما علی‌رغم همه اینها سیاست خودمان را ادامه دادیم این حملات نیز به اوج خشونت رسید و تقریباً تبدیل به کینه و دشمنی شد، زیرا مسئله اساسی این بود که چگونه یک کشور کوچک آسیائی جرئت می‌کند پیشنهادهائی را ارائه دهد که با منافع اختصاصی بعضی بزرگترها مغایرت دارد. والبته منظورم از این "بزرگترها" کارتل‌های عظیم نفتی است. این جز دید استعماری چه می‌تواند باشد؟ پس از پایان جنگ جهانی دوم بنظر می‌رسید که دوران استعمار پایان رسیده است. ولی برخلاف این انتظار، استعمار به دو صورت مختلف عرض اندام کرد: یکی استعمار سرخ که استعماری آشکارا بود، و دیگری استعمار اقتصادی سرمایه داریهای بزرگ که میکوشید خودش را پنهان نگاه دارد، ولی هدفش فقط این بود که به چپا و ل کشورها بی‌دفاع ادامه دهد." (۱)

این "استعمار اقتصادی" چپا و لگر را که میکوشید تا خودش را پنهان نگاه دارد، خود شاه که با آن آشنائی کامل داشت - و متأسفانه در سال ۱۳۵۷ آشنائی با زهمم کالمتری با آن پیدا کرد - چنین معرفی کرده بود:

"از آغاز تا پایان، تاریخ امپراتوری نفت با دسیسه‌ها و توطئه‌ها و بحرانهای سیاسی و اقتصادی و ترورها و کشتارها و کودتاها و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است. امپراتوری نفت در چهره واقعی خود پیوسته یکی از غیرانسانی‌ترین امپراتوریهای جهان نبوده که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تأمین منافع هر چه زیاده‌تر، از هر راه که باشد،

---

۱ - مصاحبه با ادوارد سابلیه، نماینده رادیو - تلویزیون فرانسه. ۲۴ خرداد ۱۳۵۶

زیرپا گذاشته شده است . بیعدالتیها ، محرومیتها ،  
حق کشی ها و توهین ها ئی که به کشور خود ما از همین  
بابت وارد آمد یکی از جلوه های شوم همین واقعیت  
بود ."<sup>(۱)</sup>

"امپراتوری عظیم نفت یکی از غیر انسانی ترین  
حکومتها ئی است که تاریخ جهان بخود دیده است .  
حکومتی که نه کمترین اصول اخلاقی بر آن حاکم است  
و نه کوچکترین ملاحظات اجتماعی و انسانی . تحمیلات  
و تقلبات و سوء استفاده های نا جوان مردان  
کارتل های نفتی جهان هیچوقت حد و حصری نداشته  
است ، زیرا این جهان خواران از انصاف و مسروت و  
انسانیت بکلی بیگانه اند ."<sup>(۲)</sup>  
"حقیقت مسلم این است که شرکتهای نفتی سر همه ما  
کلاه میگذارند ، و باتبانی بایکدیگر حقوق ما را  
میدزدند ."<sup>(۳)</sup>

ولی علیرغم آنچه ممکن است تصور شود ، انگیزه  
اساسی این جنگ وسیع سیاسی و روانی علیه ایران و شاه  
افزایش بهای نفت نبود ، زیرا که کارتل نفت نه تنها از  
این بابت زیانی نبرد بلکه درست در همان سال اول  
افزایش بهای نفت بالاترین رقم درآمد خالص را در  
تاریخ خود بدست آورد ، و این مردم مصرف کننده نفت و  
بنزین در سراسر جهان بودند که این سود بیسابقه را به  
کارتل پرداختند . آنچه به بعکس مورد نارضائی شدید  
کارتل بود ، و محرک اصلی آن در تلاش برای برانندازی

---

۱ - بسوی تمدن بزرگ ، چاپ تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ۱۹۱

۲ - پاسخ به تاریخ ، چاپ پاریس ، ۱۳۵۹ ، ص ۷۹

۳ - در مصاحبه با نمایندگان رسانه های گروهی انگلستان ،  
لندن ، ۲۴ ژوئن ۱۹۷۲

رژیم شاه شد، این نظر اعلام شده شاه بود که ایران در نظر دارد پس از پایان دوره بیست و پنج ساله قرارداد خود با کنسرسیوم نفت، خودش رأساً و مستقلاً کار تولید و تصفیه و توزیع و فروش نفت و فرآورده‌های آنرا "از چاه تا پمپ بنزین" برعهده گیرد و واسطه‌ها را در این میان کنار بگذارد، و این امری بود که مطلقاً برای کارتل نفت، که اساس موجودیت و قدرتش درست بر همین انحصار توزیع و فروش نهاده شده بود قابل قبول نبود، بخصوص با این پیش‌بینی مسلم که در صورت توفیق ایران در این راه، دیگر کشورهای تولیدکننده نفت نیز دیر یا زود به همین راه خواهند رفت. منطق مشابهی، در سال ۱۹۸۴ اعلام جنگ ایالات متحده را با سازمان یونسکو و خروج این کشور را از آن سازمان باعث شد، زیرا که یونسکو نیز با کوشش در راه شکستن سروری جهانی "امپراتوری خبر" و تلاش در راه تأمین استقلال خبری بیشتر برای جهان سوم، خشم امپراتوری مقتدر خبر را که از نظر غرب عامل جدائی ناپذیر سلطه سیاسی و اقتصادی جهانی اوست برانگیخته بود، و در این باره در فصل مربوط به جهان خبر توضیح بیشتر خواهم داد.

با اتکاء به پیشرفت‌ها و پیروزی‌های پیاپی ایران در فعالیتهای مستقل نفتی، و اهمیت روزافزون شرکت ملی نفت ایران، شاه بیش از پیش با کارتل نفت بسته ستیزه‌جویی و مبارزه طلبی پرداخت، و در مورد روابط آینده ایران و کنسرسیوم مغرورانه اعلام کرد:

"وقت آن رسیده است که ایران روابط خود را با کنسرسیوم نفت بصورتی اصولی مورد بررسی و تجدید نظر قرار دهد، زیرا همه ارقام نشان میدهد که در روابط بیست و پنج سال گذشته با کنسرسیوم و بطور کلی در روابط پنجاه ساله گذشته با دولت

انگلستان منافع نفتی ایران بهیچوجه حفظ نشده است. اکنون که با پایان گرفتن دوره بیست و پنج ساله اول قرارداد کنسرسیوم، این سازمان از امضای قرارداد عادلانه تازه‌ای سربازمیزند، و ایران نیز رأساً قادر به توزیع و فروش نفت خود هست، ما باید خود اقدام کنیم که نفت ایران در بازارهای بین‌المللی به بهترین شرایط بفروش برسد و درآمد حاصله از آن طبق نیازهای مملکت بهر طریق مصلحت‌باشده مصرف برسد، زیرا زمان استقلال اقتصادی ایران خواه ناخواه فرا رسیده است." (۱)

"ایران قصد دارد در کلیه فعالیتهای نفتی، از استخراج نفت خام تا توزیع فرآورده‌های تصفیه شده نفتی در سراسر جهان شرکت داشته باشد. بطور کلی ما میتوانیم در همه سطوح تولید نفت خام خود، از جمله در امر توزیع آن دخالت داشته باشیم. البته این امر شامل صنایع پتروشیمی نیز هست. بدین ترتیب ما خواهیم توانست رابطه مستقیمی بین تولیدکننده و مصرف‌کننده برقرار کنیم و واسطه‌ها را کنار بگذاریم." (۲)

"مناسبات ما با شرکتهای نفتی در آینده از مناسبات جدیدی خواهد بود که با دید بین‌شرکای آزاد وجود داشته باشد. ما سعی میکنیم در امر کشتیرانی و حتی در عملیات توزیع نفت در کشورهای

---

۱ - از سرمقاله Kayhan International، چاپ تهران، شهریور ۱۳۵۷. نقل از کتاب "گروگان خمینی" نوشته رابرت دریفوس، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۳۵

۲ - در مصاحبه با نمایندگان رسانه‌های گروهی انگلستان، لندن، ۲۴ ژوئن ۱۹۷۲

دیگر شرکت کنیم، و در برخی موارد حتی در توزیع  
و فروش مواد نفتی تا حدیپمپ بنزین شرکت داشته  
باشیم." (۱)

"خاطرم هست سفیر یکی از کشورهای که در ایران  
منافع مهم نفتی داشت روزی بمن گفت: جای  
تاسف برای ایران این است که هیچوقت مستعمره  
نبوده است، زیرا اگر مستعمره بود توانسته بود  
زیربنای لازم را برای خودش بسازد، و حالا این راه  
حل کاملاً منطقی را بپذیرد که یک سوم عایدات نفت  
را خودشما (یعنی ایران) ببرید، یک سوم را  
شرکت های نفتی، و یک سوم را هم ما (یعنی مالکی  
که شرکت های نفتی متعلق ب آنها هستند). این طرز  
فکر دیروز این آقایان بود، ولی اگر امروز هم  
بخواهند با همین منطق روی نظریات خودشان  
پافشاری کنند و باین تصور باشند که کارتل هستند  
و وزنه سنگین ممالک صنعتی دنیا یعنی امپریالیسم  
کهن و استعمار نو پشت سر آنها است و تاریخ خود بخود  
تکرار میشود، ناچارم باین آقایان اخطار کنم که  
در اشتباهند." (۲)

"از آن پس شرکت ملی نفت ایران مستقیماً به  
احداث پالایشگاه های نفت در آفریقا و آسیا پرداخت  
و با شرکت نفت بریتانیا در بهره برداری از نفت و  
گاز دریای شمال شریک شد، و حق مشارکت در  
اکتشافات منابع نفتی آب های گروئنلند را به  
اتفاق شرکت های بریتانیا و آمریکا و نیروی

- 
- ۱- در کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی بین المللی،  
کاخ نیواوران، ۲۴ ژانویه ۱۹۷۱
  - ۲- پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹،  
ص ۹۰

کسب کرد. قرار بود پنج کشتی نفتکش غول بیکر که سفارش ساختن آنها را به کارخانه های کشتی سازی ژاپن داده بودیم از سال ۱۹۷۸ سالانه یک فروند به ایران تحویل داده شوند. بدیهی است هیچیک از این ها برای شرکتهای بزرگ نفتی خوشایند نبود. (۱)

"ما در عملیات اکتشافی منابع نفتی دریای شمال با شرکت بریتیش پترولیوم مشارکت میکنیم، و امیدواریم در آینده در این منطقه به نفت برسیم." (۲)

دو گزارش جالب از دو گردهم آئی محرمانه کارگردانان برجسته نفتی، یکی در ژنو و دیگری در لندن، ریشه اصلی این "جنگ مرگ و زندگی" کارتل نفت را با شاه مشخص میکند:

"در ژانویه سال ۱۹۷۲، در کنفرانس نفتی ژنو که با شرکت نمایندگان اوپک و شرکتهای بزرگ نفتی تشکیل شد، موضوع سهام شدن کشورهای نفتخیز در امر توزیع مطرح شد، ولی کلیه این شرکتهای این نظر را رد کردند. در توجیه این مخالفت سردیوید برن مدیرعامل شرکت نفتی شل، در جلسه خصوصی اظهار داشت: "حتی اگر همه کشورهای نفتخیز نفت خودشان را ملی کنند، باز بهتر از آن است که ما در امر توزیع نفت با آنها شریک شویم، زیرا در چنین صورتی آنها به اسرار بازرگانی ما دست خواهند یافت، و این برای ما غیر قابل قبول است. آنها

۱- پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پارسیس، ۱۳۵۹، ص ۹۰

۲- در مصاحبه با خبرنگاران و نمایندگان مطبوعات و تلویزیونهای انگلستان، لندن، ۲۴ ژوئن ۱۹۷۲